



محمدرضا اریابی

مترجم و زبان‌شناس

«دزد آرزوها» رمانی است به قلم «تریسی تریواس» در ستایش آرزوداری. این اثر روزهایی از زندگی دختری آرزومند به نام گریفین را روایت می‌کند که ناگهان خود را در میانهٔ ماجرای سکه‌هایی می‌یابد که پیرزنی آرزودزد آن‌ها را از فوارهٔ آرزوها برده است. حال گریفین می‌کوشد آرزوهای به‌یغمارفته را به صاحبانش برگرداند و در این میان داستانی را رقم می‌زند سو خاندنی. گریفین نوجوان به‌هم‌نسلان خود می‌آموزد که «پنده متعلق به‌کسانی است که زیبایی رویاهایشان را باور دارند.» او که به‌ظاهر قربانی حقهٔ پیرزن آرزودزد و وارونگی در برآورده شدن آرزوهایش شده، با شجاعت و تدبیر خود را به یک قهرمان بدل می‌سازد. تریواس را می‌توان نویسنده‌ای نوقلم دانست که «دزد آرزوها» دومین اثر در کل و نخستین اثر ادبی او به‌طور خاص است. او دانش آموخته کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی است. نخستین رمان تریواس که یک فانتزی–نوجوان است با استقبال قابل قبولی مواجه شده و نقدها و مرورهای جالب‌توجهی در مورد آن نگاشته شده است. موضوعی که تریواس در این اثر به آن می‌پردازد بدیع است و او توانسته با قلمی جذاب و ماجراجو این موضوع پرکشش را پرداخت کند. وی در پایان هر فصل عباراتی انگیزه‌بخش ارائه می‌کند که می‌تواند در جمع‌بندی ذهن مخاطب سودمند باشد. تریواس به زیبایی هم‌آیی آرزو، تلاش و تدبیر را تصویر می‌کند و اجازه نمی‌دهد مخاطب به‌ورطهٔ آرزوبروری صرف بیفتد؛ «ما باید پشتکار داشته باشیم و مهم‌تر از همه به‌خودمان اعتماد داشته باشیم.» و بدین ترتیب مرز خیالی‌بافی و آرزوداری را پررنگ می‌کند. ویژگی دیگر «دزد آرزوها» این است که در عین فانتزی بودن، گاه به راحتی باورپذیر است. ضمن آنکه تریواس به خوبی از عنصر هیجان برای همراه کردن مخاطب با داستان بهره‌برده است. توانایی‌های گاه شگفت‌آور گریفین و دل به‌ماجرادن‌هایش در برخی صحنه‌ها می‌تواند به انقباض عضلات خواننده منجر شود.در عین حال، گریفین تریواس این تصویر را در برابر دیدگان خواننده در تسیم می‌کند که «پنده متعلق به کسانی است که زیبایی رویاهایشان را باور دارند.» «دزد آرزوها» آرزوها زاده‌امیدی با ترجمه‌اش برای اولین بار به مخاطب فارسی زبان معرفی کرده است؛ موضوعی که بابت آن باید هم قدردان او بود و هم ناشرش. پذیرش مخاطرات ترجمه و نشر اثری از نویسنده‌ای جدید در ایران ماجراجویی است و به نظر می‌رسد نشر «هیرومند» و مترجم این مخاطرات را پذیرفته‌اند. زاده‌امیدی دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات ترجمه است و پیش از این آثار دیگری در حوزه کودک و نوجوان ترجمه و منتشر کرده است. از آنجا که نگارنده ویراستار اثر دیگری از او با عنوان «بزرگ شدن خواب و خیاله» بوده است، می‌تواند نگاهی منصفانه‌تر به ترجمه وی داشته باشد. این مترجم آشنایی قابل‌قبولی با ظرفیت‌های زبان فارسی دارد

و در ترجمهٔ آثار کودک مخاطب را به خوبی مدنظر قرار می‌دهد. در این میان نکته‌ای که به نظر مهم می‌آید، ترجمهٔ عنوان کتاب است. عنوان کتاب تریواس، *Key Stalers* است که مترجم آن را به «دزد آرزوها» ترجمه کرده است. با مقایسهٔ ظاهری نیز می‌توان دریافت که ترجمهٔ ارائه شده الگو و مفهوم مدنظر نویسندهٔ اصلی را بیان نمی‌کند. نویسندهٔ اصلی از «زندان آرزو» صحبت می‌کند و ترجمهٔ «دزد آرزوها» شاید دلیل این انتخاب وجود پیرزن آرزودزد به‌عنوان یکی از شخصیت‌های اصلی باشد.اما با توجه به برخی جملات الهام‌بخشی که تریواس در کتاب به آن‌ها اشاره کرده و البته رسالتی که به‌نبال تبیین آن است، به نظر می‌رسد «زندان آرزو» مفهومی جامع‌تر را ارائه کرده و می‌تواند عنوان مناسب‌تری برای کتاب باشد. در اینجا به یکی از این جملات اشاره می‌شود: «زند‌های آرزو مردم رو بخاطر تلاش کردنتون خجالت زده می‌کنن…» یکی از ویژگی‌های ترجمهٔ زاده‌امیدی که در «دزد آرزوها» نیز به چشم می‌آید و بر غنای کتاب افزوده، پیرامتن ارائه شده از سوی مترجم در قالب پاروقی‌هاست. در خصوص پاروقی نوشتن در ترجمه‌ها اختلاف نظرهایی وجود دارد. اما نگارنده بر این باور است که حجج و اهمیت پاروقی ارائه شده است که تعیین می‌کند نویسنده یا مترجم توانسته یا نتوانسته از این ظرفیت بهره‌ببرد. پیرامتن‌های به‌جا و به‌اندازه در رمان‌های نوجوان با توجه به جذابیت‌هایی که دارند می‌توانند پیوسته‌های دانش‌افزایی برای نوجوانان باشند. مترجم «دزد آرزوها» در ترجمهٔ گفت‌وگوها از شکسته‌نویسی در دستور استفاده کرده که به نظر می‌رسد با توجه به مخاطب راهبرد قابل‌قبولی است. مع الوصف امید است خوانندگان این اثر از خوانندش لذت ببرند.



مترجم رمان «باکره‌ها» در گفت‌وگو با «آرمان ملی»؛

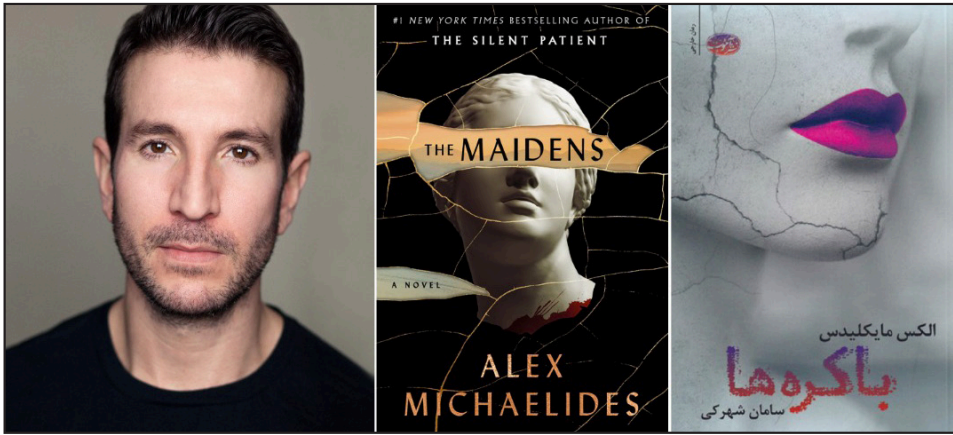
# هر قدر هم جنایی خوان باشید از مایکلیدس رگب می‌خورید!



ماریانا به طریزی عجیب به دنبال یافتن حقیقت راهی کالج می‌شود و درمی‌یابد که این قتل و اتفاقات ترسناک بعد از آن همه به یکی از اساتید به اسم فوسکا برمی‌گردد و البته گروهی از دختران جوان که

زیر نظر او تحت عنوان باکره‌ها فعالیت می‌کنند.

مایکلیدس فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج است و مدتی به عنوان روان‌درمانگر فعالیت داشته. ماریا آندروس نیز یک درمانگر باهوش است و داستان نیز در کمبریج اتفاق می‌افتد. ارزیابی شما درباره استفاده از موقعیت‌های ملموس برای نویسنده در خلق فضا و موقعیت‌های داستانی چیست؟



الکس مایکلیدس

در توصیف اماکن و فضاها پار دیگر مشخص می‌شود که مایکلیدس چه انسان برنامه‌ریز و دقیقی است. مشخصاً او چنین فضایی را بارها از نزدیک دیده و در خصوص آن اطلاعات کسب کرده است. از درون

نگاهی به آثار امیررضا بیگدلی

## به بهانه انتشار مجموعه داستان «ما چهار نفر بودیم»

یکی از جذاب‌ترین لحظه‌های این طنز را می‌توان در پایان داستان «حالا مگر چه می‌شود؟» دید. بیگدلی فن روایت را خوب می‌داند. اینکه چطور خواننده را جمله به جمله با خود همراه کند و در انتها چیزی به خواننده می‌دهد که پیش از آن نداشته. انکار نمی‌کنم در اولین داستانی که از این نویسنده خواندم، یعنی «جایی که ماهی‌ها به قالب می‌افتند» از مجموعه «آن سال سیاه» تا صفحه آخر در انتظار وقوع حادثه و پایانی تلخ بودم، اما هیچ اتفاق غیرمنتظره‌ای روی نداد و من ته‌نهایت خواندن داستان شیشمان نبودم بلکه احساس خوبی داشتم، حادثه رخ داده بود، همان طور که رودخانه بعد از دربرگرفتن افسانه و نازنین دیگر آن رودخانه قبلی نبود، آن دوزن نیز، آن دوزن قبلی از تن‌سیردن به آب‌های سرد نبودند، چنانکه صبح روز بعد وقتی مجید را کوه برگشت قطعاً آن مرد شب قبل نبود.

یکی از مشخصه‌های داستان‌های بیگدلی از توجه به مسایلی و درگیری‌های ذهنی آدم‌ها در رابطه با یکدیگر و یا شرایط اجتماعی موجود است. شما اگر در محیط زندگی خود احساس آرامش نکنید قطعاً در بهترین حالت آن ترک می‌کنید. به ویژه اگر در بند گرفتاری‌های خانه و خانواده نباشید. مونولوگ چهار نامه از مجموعه «اگر جنگی هم نباشد» درد دل‌های جوانی است به دوستش؛ جوانی که با هزار بدبختی و فلاکت خودش را به آن طرف آب رسانده و آرزو دارد طبق استاندارد رایج در آن جوامع به زندگی خود معنی و شکل تازه‌ای بدهد. داستان اینجا تمام نمی‌شود، او دوستش را هم به انجام این کار تشویق می‌کند و می‌کوشد در حد توان راه و چاه را به او نشان بدهد. شخصیت راوی این داستان از معدود شخصیت‌های داستان‌های بیگدلی ست که تصمیمی قاطع برای زندگی خود می‌گیرد و گزینه دیگر افراد در زمان اضطرار وضعیت، در یک نوع سردردگی و عدم توانایی لازم در انتخاب سریع و قاطع هستند. این سردردگی در داستان «پیش از این» از مجموعه «آدم‌ها و دودکش‌ها» در روایا و واقعیت جریان می‌یابد و شخصیت داستان از واقعی بودن هر چیز و هر کسی به تردید می‌افتد حتی خودش. اما در داستان «باتلاق» از مجموعه «چند عکس کنار اسکله» که به نظر من از بهترین کارهای بیگدلی ست یا این که فرد به خود به عنوان موجودی انسانی اشاره است در شرایطی گرفتار می‌شود که هیچ راه گریزی از آن ندارد گرچه به اجبار اما کم‌کم تسلیم شرایط حاکم بر خود و پیرامون خود می‌شود. نکته جالب در این داستان این است که افراد دیگر با اینکه می‌دانند فرو رفتن در باتلاق ممکن است سرنوشته ناچار آنان هم باشد باز مانند مسخ شدن تگ‌هایش نمی‌کنند. به هر حال اغلب درمی‌مانم که آیا دارم یا این شخصیت‌ها همذات‌پنداری می‌کنم یا آنان واقعاً تکه‌هایی از روح من هستند. تکه‌هایی که ما گاهی کمی از آنان را، بیگدلی با نثری روان و بی‌عیب و نقص ما را به دنیاهای تازه‌ای می‌برد؛ در همین نزدیکی‌ها؛ در خودمان و در اطرافیمان. در ادامه می‌خواهم به این نتیجه برسم که بیگدلی راه خود را پیدا و هموار کرده است؛ شیوه نگارش و سبک و اسلوب داستان نویسی منحصر به خود را بنا کرده، فارغ از این واقعیت که به هر حال همیشه تاثیر و تاثر از اسنادان قبلی وجود دارد.

آثار بیگدلی را باید در کنار آثار دیگر نویسندگان معاصر فارسی زبان و در چارچوب ملاحظات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران امیررضا بیگدلی به دور از جنجال و هیاهویی که معمولاً دامنگیر ادبیات بوده است در کنار خود برده و مشغول آفرینش‌های ادبی خویش است. از این زاویه که به موضوع نگاه کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که او با نوشتن در بی پاسخ دادن به یک نیاز درونی است. من بر این باورم اگر نویسنده‌ای واقعاً دچار این نیاز درونی باشد این گونه پاسخ‌گویی از او نویسنده‌ای واقعی خواهد ساخت. امیررضا بیگدلی نویسنده‌ای واقعی است. چون او را با نوشتن در تلاش برای پاسخگویی به همان نیاز درونی می‌بینم، یا اینکه می‌دانم هیچ حادثه یا اتفاق غیرمنتظره‌ای در پایان داستان در انتظارم نیست، اما از همان نخستین جمله کششی در من ایجاد می‌شود که به خواندن ادامه بدهم تا به آخرین جمله برسم. در واقع حادثه به تدریج و در طول داستان رُخ می‌دهد. در فکر و در زندگی شخصیت‌ها، از این قرار اغلب وقتی به انتهای داستان می‌رسیم درمی‌یابیم آدم‌ها ظرفیت‌های تازه‌ای به دست آورده‌اند که دیگر در قالب‌های قدیمی خود نمی‌گنجند. از چالش بین آدم‌های داستان کمتر شگفت‌زده می‌شوم و با نوع برخورد و روابط بین آنان بیشتر احساس همدلی می‌کنم و وقتی دقیق می‌شوم آنان را در اطراف خود می‌بینم. در آپارتمان روبرویی، در خانه کناری، در اداره، در اتوبوس و در همه جا.

داستان‌های امیررضا بیگدلی در اطراف پیکره طبقه متوسط شهری دور می‌زند. قشرهایی که غالباً از امکانات اولیه زندگی برخوردارند. در داستان‌های او آدم‌ها قدرت تحمل دارند و در برابر مصایب و مشکلات می‌ایستند و نیز در مقابل سنت‌های به یادگار مانده از گذشته، دانسته یا ندانسته ایستادی می‌کنند. در این داستان‌ها نه زورش خیزی هست، نه در برخورد‌های خشونت‌آمیز آنچه جریان دارد زندگی با تمام صور تک‌هایش، خوبی‌ها و بدی‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌هاست. اما مهم‌ترین نکته واکنش آدم‌ها در برابر این کنش‌هاست. آدم‌هایی که انسان و تحملی منطقی برخوردازند و تعاملاتشان شایسته یک انسان و به معنی واقعی است و جذابیت داستان‌ها هم در همین چیزهاست. چیزهایی به ظاهر ساده اما آنقدر پیچیده که اگر کان زندگی اجتماعی بر آنها استوار می‌شود. چیزهایی ظاهراً پیش‌پاافتاده که اغلب بی‌اعتنا از کنارشان عبور می‌کنیم، اما در بی‌موقع‌ترین زمان ممکن، سدا ه، ما می‌شوند. هوس‌ها و خواسته‌هایی کوچک که گاه جای بزرگی از زندگی را اشغال می‌کنند.

من وقتی شروع کردم به خواندن مجموعه آثار بیگدلی البته بدون در نظر گرفتن توالی تاریخ چاپ آنها؛ از قدرت داستان گوئی، شناخت عمیق عناصر داستان، کالبد شکافی روابط بین انسان‌ها، و انسان‌ها و اجتماعی که در آن به صورت‌های مختلف مورد آزار قرار می‌گیرند و سرخورده می‌شوند و نیز نوشتن جمله‌های درست و درمان واقعاً شگفت زده شدم. در داستان‌های بیگدلی آدم‌ها در فرایند داستان و سپری شدن زمان به فضاهای جدیدی وارد می‌شوند که به واسطه آن تحولی در دیدگاه آنان پدید می‌آید. حالا یا به اجبار مانند شوهر سمانه در داستان «زیادی سخت نگیر سمانه» و یا ناخواسته مانند فریدون در داستان «گلخانه». دیگر اینکه عنصر طنز نیز گاهی در داستان‌های بیگدلی وارد می‌شود. البته در زمان و مکان درست و با شدت و وضعی معقول.

مورد نقد و تحلیل و بررسی قرار داد نه با آثار نویسندگان جهانی، و از همه مهمتر، یک داستان یا یک کتاب به تنهایی نمی‌تواند تعیین کننده سرنوشته ادبی یک نویسنده باشد. شاید بهتر باشد تمام آثار یک نویسنده را در کلبیتی یکپارچه مورد بررسی قرار دهیم و بگذاریم نواز منشور عبور کند تا جزئیات به خوبی دیده شوند. دیگر اینکه توجه کنیم نویسنده ایرانی در خانه زبان فارسی به دنیا آمده و رشد کرده. زبان و ادبیاتی که به رغم دیرسالی محدود به محدوده‌ای کوچک در این دنیاست. زبانی که جهانی نیست گرچه در دو سه کشور به آن تکلم می‌شود. زبان فارسی جهانی نیست، اگرچه چهره‌هایی جهانی دارد مثل فردوسی یا سعدی و حافظ و یا مولانا و خیام. طبیعتاً آثار بیگدلی مانند دیگر نویسندگان ایرانی فراز و فرودهایی داشته و احتمالاً باز هم خواهد داشت. شاید هنوز بهترین اثر خود را ننوشته باشد اما تا این لحظه جای خود را در میان نویسندگان نامدار چند دهه اخیر باز کرده است.

### «ما چهار نفر بودیم»

این کتاب اتفاق تازه‌ای در بین دیگر آثار او نیست. اصولاً آثار داستانی او از همان اولین کتاب با شیعی ملایم رو به اعتلا در حرکت بوده است. در واقع از بین مجموعه‌های او نمی‌توان یکی را به عنوان بهترین برگزید. بهترین داستان‌ها در مجموعه‌های مختلف پراکنده هستند. «ما چهار نفر بودیم» هم از این قاعده مستثنی نیست. آدم‌ها همان آدم‌های همیشگی هستند. آدم‌هایی که باهمیانش روی زمین است و سرهایشان هم در آسمان دنبال چیزی نمی‌گردد و مثل همیشه نزدیک شدن و لمس مسائل، مصایب، درد و رنج و شادی آنان دغدغه اصلی داستان است. شروع خوب، جمله‌های روان و سالم که به خوبی از عهده روایت برمی‌آیند و کشش و تعلیق که مثل نخ‌ نامرئی از لابه لای واژه‌ها عبور می‌کند تا خواننده داستان را تا پایان همراهی کند و پایان داستان‌ها در این مجموعه هم، چون مجموعه‌های قبل تکان دهنده و غافلگیر کننده نیست اما موثر و به یاد ماندنی ست که این امر به نظر من از ویژگی‌های ممتاز نویسنده‌گی بیگدلی است. بازآفرینی آدم‌های واقعی از شخصیت‌های داستان افرادی می‌شود که هر لحظه به هر طرف نگاه کنیم آنان را در قامت برادر، خواهر، والدین، همسر، فرزند و همسایه و… می‌بینیم و نتیجه این بازآفرینی واقعیت و امر، منجر به آشنا پنداری می‌شود. که خیلی سریع خواننده را به خود جلب می‌کند.

در اولین داستان همان زن و شوهر همیشگی را می‌بینیم. این بار از زاویه‌ای دیگر. زن دچار وسواس وزن و اعتماد به ترازو مکانیکی قدیمی خود شده و مرد سعی می‌کند اعتماد او را به ترازوی دیجیتالکی که وزن را درست‌تر نشان می‌دهد جلب کند پس ترازو قدیمی را به تعمیرگاه می‌برد چون وزن را کمتر نشان می‌دهد، اما زن قبول نمی‌کند زیرا ترازوی قدیمی بعد از تعمیر مثل ترازوی دیجیتالکی عدد دلخواه او را نشان نمی‌دهد. در نهایت مرد تسلیم وسواس زن می‌شود ترازوی قفر به‌ای را می‌آورد زن روی او را ایستد و مرد قفر به ر روی عدد دلخواه زن تنظیم می‌کند. در پایان داستان زن با فریب خود و همکاری و همراهی شوهر به آرامش دست می‌یابد و ماجرا ختم به خیر می‌شود. در این داستان نویسنده با دران شخصیت‌ها در موقعیتی غیرمتعارف، واکنش آنان را در آن وضعیت خاص به خواننده منتقل می‌کند بی آنکه بکوشد در این انتقال نظر خود را تحمیل کند.

مخاطب به تماشای یک فیلم خیالی می‌نشیند.

◀ **مایکلیدس در مصاحبه‌ای عنوان کرد که کتاب «باکره‌ها» در زمان اپیدمی کرونا و در روزهای قریظنه نوشته شده است. به نظر شما آیا این مساله تأثیری بر نوع روایت و طرز نگاه در این اثر داشته است؟**

یکی از مسائلی که همیشه ذهن خودم را درگیر می‌کند همین است. بارها از خودم پرسیده‌ام و می‌پرسم که کرونا تأثیری بر ادبیات معاصر گذاشته؟ و اگر بله، این تاثیر تا چه حد ملموس است؟ شخصاً سعی می‌کنم در نوشته‌های خودم تا حد امکان از این مساله دوری کنم. به نظر مایکلیدس هم چنین نوشتن باکره‌ها موفق به ایجاد فضای آرامی برای خود شده و توانسته دنیا را همچنان بدون همه‌گیری تصور کند. کاری که برای خود من بسیار سخت بود. چون در طی روزهای ترجمه این کتاب به‌همراه خانواده سلامی به کرونا گفتیم! اما در پس‌زمینه و با توجه به افزایش میزان مرگ‌اندیشی انسان امروز به‌واسطه پیدایش چنین بیماری‌ای، احساساتی در داستان دیده می‌شود که شاید بتوان آنها را عمیق‌تر دانست و اینکه مرز بین زندگی و مرگ تا این حد باریک می‌شود، به همین امر برمی‌گردد.

◀ **همان‌طور که اشاره شد مایکلیدس، نویسنده‌ای بریتانیایی–قبرسی ست. برخی معتقدند در آثار او، رد و نشان‌هایی از اسطوره، خصوصاً اسطوره‌های یونانی دیده می‌شود. در «باکره‌ها» چنین رگه‌هایی وجود دارد؟**

بله، قطعاً. من این مساله را با تاکید عنوان می‌کنم و از این حیث مایکلیدس را نویسنده‌ای باهوش می‌دانم. اغلب داستان‌های معاصر با اطلاعات خاصی نوشته نمی‌شوند در خصوص آنها تحقیق و مطالعه نمی‌شود. اما مایکلیدس از این دسته نیست و برای هر بخش کارش علاوه بر طرح و خیال، اطلاعات دارد.

◀ **مراحل انتخاب، ترجمه و انتشار «باکره‌ها» به چه صورتی بود؟**

من رمان اول این نویسنده را با عنوان نقاش سکوت ترجمه کردم. شاید اولین نفری بودم که سراش رفتم. اولین ترجمه من هم بود. ترجمه که تمام شد، بیمار خاموش یا همان نقاش سکوت ما در آن‌ور سر و صدایی بلند کرد. اینور هم مترجم‌ها دست به کار شدند. با وجود تمام ترجمه‌های دیگر، احساس می‌کنم در حق ترجمه من جفا شد. به همین خاطر به جای قبول این مساله پیگیر نویسنده شدم و این بار تلاش کردم با کتاب دومش خیلی بهتر و حساب‌شده‌تر پیش بروم. این شد که مشغول شدم و در زمان کمی ترجمه را تمام کردم و تحویل نشر آموت دادم.

◀ **و در پایان از آثار در حال ترجمه و یا آماده انتشار تان بگوئید.**

پیش از باکره‌ها یک رمان دیگر ترجمه کرده بودم با عنوان سرگشگی که فکر می‌کنم در مراحل آخرش باشد. غیر از آن مشغول چند وقت پیش در آمد و این قضیه را دوباره به هم می‌ریزد. اما مهم نیست. ترجمه‌اش را تمام می‌کنم و برای نشر آموت اثر دیگر بدهند، در نظر دارم.

در داستان «شجره نامه» و داستان «یک حبه قند» بار دیگر به موضوع والدین سالخورده و تعامل فرزندان با آنان رویه‌رو می‌شویم. با این موضوع گسترده اجتماعی قبلاً در دیگر داستان‌های نویسنده آشنا شده‌ایم. از جمله داستان بسیار درخشان «گلخانه» در مجموعه «آن سال سیاه» فرزندان می‌کند که به شرایط و خواسته‌ها و نیز درگیری‌های عاطفی والدین کهنسال خود که بعضاً دچار فراموشی هستند احترام می‌گذراند و تن می‌دهند به مدارا با آنان بی آنکه هزار و یک دلیل بیابورد و به خواننده طیبولاند که این وظیفه ذاتی فرزندان است. در پایان داستان خواننده خود به این باور می‌رسد که در مواردی چنین باید جزئی از راه‌حل مساله بود نه خود مساله. بیگدلی در داستان‌هایش به ندرت تن به اشاره مستقیم به حوادث اجتماعی می‌دهد. شاید «فانتحای برای زندگان» تنها مورد باشد. در حال حاضر نمونه دیگری به یاد ندارم. باز گفت قتل دختری نوجوان به دست پدر در یکی از شهرهای شمالی. هر چند اشاره به این موضوع در پایان بندی داستان نقش اساسی دارد، که آن، هم‌چهار نفر پنداری از داستان با مرد قاتل است. در داستان «ما چهار نفر بودیم» که عنوان کتاب هم از آن گرفته شده خواننده با فرود تدریجی یک نسل رویه‌رو می‌شود. نسلی که به رغم تلاش و سرخستی برای غلبه بر شرایط ناموثر تنها شاهد ناکامی در برخی عرصه‌های زندگی است.

بیگدلی آگاهانه از کنش‌های سیاسی جامعه و پرداختن به آن فاصله می‌گیرد. اما برخورد خود را معطوف می‌کند به مسائلی که از این کنش‌ها در روابط بین آدم‌ها و آدم‌ها و جامعه به وجود می‌آید. تاثیر فراز و فرودهای سیاسی و اقتصادی جامعه به هر حال در تعامل افراد با یکدیگر خود را نشان می‌دهد و چه جایی بهتر از داستان برای باز گفت و بازنمایی آن. آن هم داستان کوتاه که با حوصله این زمانه جبول نمازگار تر است. و آخرین نکته اینکه بیگدلی پشت هیچ متن غیرمتعارفی پنهان نمی‌شود. خواننده را با متنی که در مقابلش قرار داده مرعوب نمی‌کند و یا به تحسینی از روی درمادنگی در برابر آن وادار نمی‌سازد. نویسنده بخ روایت را می‌گیرد و پیش می‌رود. از تکنیک‌های عام و خاص نویسنده‌گی بهره می‌برد و در نهایت جزئی از روند رو به رشد داستان نویسی امروز ایران می‌شود.

